



شئون فقیه در عصر غیبت

پدیدآورنده (ها) : احمدی، محمد زکی

فقه و اصول :: نشریه پژوهش نامه فقهی :: بهار ۱۳۹۰ - شماره ۳

صفحات : از ۲۲۵ تا ۲۷۰

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/889486>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۲/۰۷/۲۰

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- ولایت فقیه در اندیشه سیاسی آخوند خراسانی
- ثبات حکومت از منظر ملا احمد نراقی
- تبیین نظریه ولایت فقیه با تأکید بر دیدگاه آیت الله سیستانی
- تحزب در نظام سیاسی ولایت فقیه
- بازشناسی اندیشه سیاسی اصحاب فرهنگستان علوم اسلامی قم
- تبیین قلمرو ولایت در فقه سیاسی شیعه
- نقش ایرانیان در عصر ظهور
- تجددگرایی و روابط پیش از ازدواج
- گستره مفهومی قاعده نفی عسر و حرج در ابواب فقهی و نسبت آن با واژه‌های مشابه
- مدل سیستم‌های مانا: الگویی میان‌رشته‌ای و کاربردی از سایبرنتیک در طراحی راهبردی سازمان‌های دولتی
- بررسی و تحلیل نقش ایرانیان در تحولات فرجام جامعه بشریت؛ با تأکید بر مساله ظهور و قیام
- یک کتاب در یک مقاله: نهضت انتظار و انقلاب

عناوین مشابه

- مبانی ولایت و اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت
- نگرش «ابن ادریس» به اختیارات ولی فقیه در عصر غیبت
- بررسی و نقد ادله آیت الله بروجردی در باب ولایت فقیه در عصر غیبت
- ایده ولایت فقیه در عصر غیبت در اندیشه سیاسی امام خمینی (س)
- ایده ولایت فقیه در عصر غیبت در اندیشه سیاسی امام خمینی - ره -
- تحلیل مبنایی عدالت مهدوی در عصر غیبت با ابتنا بر نظریه ولایت فقیه
- امکان‌سنجی توسعه دلالت آیه «اولوالامر» به ولایت فقیه در عصر غیبت
- تحلیل الگویی عدالت اجتماعی مهدوی در عصر غیبت بر اساس نظریه ولایت فقیه
- امکان یا عدم امکان تسری قاعده لطف به موضوع ولایت فقیه در عصر غیبت
- جهاد ابتدایی در عصر غیبت و اذن فقیه

شئون فقیه در عصر غیبت

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۱/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۱/۳

محمدزکی احمدی*

چکیده

اسلام، دینی است جامع، جهانی و جاودانه. جامعیت اسلام به معنای توجه به تمام ابعاد وجودی انسان در تمام مراحل زندگی است. با توجه به پیش‌بینی‌های پیامبر ﷺ درباره آینده جامعه اسلامی و معرفی ائمه معصومین علیهم‌السلام به عنوان ادامه دهندگان راه رسالت و غیبت طولانی آخرین امام معصوم علیهم‌السلام، برای تداوم هدایت و راهنمایی جامعه اسلامی، باید راهکاری سنجیده شده باشد تا کمال، جامعیت و جاودانگی اسلام تضمین گردد.

مرجعیت فقیه جامع شرایط، بهترین فرض ممکن در عصر غیبت است. به همین دلیل، نهاد مرجعیت در قرآن و سنت و سیره پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم‌السلام ریشه دارد و آنها عملاً نهاد مرجعیت را در جامعه اسلامی تأسیس کرده‌اند و عینیت بخشیده‌اند تا مشکل جامعه اسلامی را در عصر غیبت برطرف سازند.

مسئله اصلی این است که در عصر غیبت، پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام چه وظایفی را بر عهده فقیهان قرار داده‌اند؟ آیا تمام شئون ائمه معصومین علیهم‌السلام به فقهای واجد شرایط منتقل شده است؟ این نوشتار می‌کوشد به این پرسشها پاسخ دهد.

کلیدواژه‌ها: شئون پیامبر، ولایت، مرجعیت، زعامت دینی، فتوا، قضاوت.

* طلبه دوره دکتری فقه سیاسی مجتمع آموزش عالی فقه.

مقدمه

مرجعیت، ریشه در آموزه‌های قرآنی، سنت نبوی و رهنمودهای اهل بیت علیهم‌السلام، برای پاسداری از ارزشهای دینی و حفاظت دینداران در جوامع اسلامی دارد. نهاد مرجعیت دینی، با این بیان قرآنی بنیان‌گذاری شد: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» (توبه: ۱۲۲). در استوارسازی و ژرفابخشی به آن، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصوم علیهم‌السلام، فقیهان و عالمان را به عنوان وارثان انبیاء علیهم‌السلام و ادامه دهندگان راه ائمه هدی علیهم‌السلام، به عنوان جانشینان خود در مکتب اسلام تربیت و معرفی کردند. از این جهت در منابع دینی از عالمان و فقیهان، به عنوان چراغ فروزان راه بشریت، حافظان دین الهی، پشتیبان فرهنگ تشیع و نگهبان ارزشهای اسلامی، تجلیل و تکریم گردیده، تا در فترت پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و غیبت امام عصر علیه‌السلام کاری پیامبری کنند و میراث‌بر انبیا و امانتدار آنان باشند و رسالت آنان را انجام دهند، زیرا اسلام که ادعای جاودانگی، خاتمیت و رهبری و اداره جامعه را در همه عرصه‌ها و عصرها دارد، همواره باید پاسخگوی مشکلات فکری، عملی و هادی و راهنمای مردم در گذر زمان باشد و فقه چنین رسالتی را بر عهده دارد. فقه‌های وارسته نیز در عصر غیبت مسئولیتهای سنگینی را که بر دوش آنان نهاده شده، به صورت شایسته انجام داده‌اند.

این نوشتار کوشیده وظایف فقها را به عنوان مرجع و ملجأ جامعه اسلامی تبیین نماید. چون شئون مرجعیت فقیه، مبتنی بر وظایف و شئون معصومان علیهم‌السلام است، در آغاز مناصب پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سه محور رسالت، قضاوت و ولایت بررسی شده، آنگاه جایگاه ائمه معصوم علیهم‌السلام در اسلام تبیین گردیده، جایگاه فقها در اسلام و شئون مرجعیت، مورد بررسی قرار گرفته است.

شئون پیامبر

قرآن کریم برای پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، شئون گوناگونی را ذکر کرده است. شهید مطهری می‌گوید: از قرآن کریم و سنت و سیره نبوی استنباط می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای سه منصب مهم و عمده بود (مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۳: ۳/ ۲۸۰). این شئون عبارت است از: شأن رسالت، مقام قضاوت و منصب حکومت. علاوه بر اینها، پیامبر شأن تشریح قانونگذاری را نیز داراست، همان‌گونه که ائمه علیهم السلام این چنین اند.

الف. شأن رسالت

نخستین شأن پیامبر، دریافت و ابلاغ تعالیم آسمانی بود که در مدت ۲۳ سال، احکام و معارف الهی را از طریق وحی دریافت و آن را برای مردم ابلاغ نمود: «ما علی الرسول الا البلاغ» (مانده: ۹۹). اینجا پیغمبر واسطه ابلاغ وحی است. با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مقام رسالت خاتمه یافت و مقرر گردید که مردم تا پایان جهان، همگی بر دین اسلام باشند و قرآن به عنوان کتاب آسمانی مدار دینداری باشد.

قرآن کریم در کنار ابلاغ وحی، تفسیر، تبیین احکام و تطبیق قواعد کلی بر جزئیات را نیز بر عهده پیامبر و جانشینان او قرار داده است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: ۴۴).

ج. منصب قضاوت

از منظر اسلام قضاوت یک شأن الهی است. لذا این منصب اختصاص به رسول خدا و ولی او دارد.

قرآن کریم راجع به مقام قضاوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء: ۶۵)؛ به پروردگارت

سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.

در متون روایی و تاریخی نمونه‌های زیادی برای قضاوت پیامبر ﷺ ثبت شده است. حضرت برای شهرهای دیگر افرادی را به عنوان قاضی می‌فرستاد. مثلاً حضرت علی رضی الله عنه را به یمن فرستاد و فرمود: وقتی طرفین دعوا رو به روی تو نشستند، همان گونه که سخن اولی را می‌شنوی سخن دیگری را نیز گوش کن و قبل از آن داوری نکن (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۱: ۱۰۴ / ۱ / ۲۷۶ و ۳۶۰ / ۲۱).

ج. شأن ولایت و زعامت امت اسلامی

مهم‌ترین شأن پیامبر بعد از رسالت، مقام ولایت است. ولایت یک مفهوم وسیع دارد و شامل امور تکوینی و تشریحی می‌شود. ولایت تکوینی عبارت است از سلطه و تصرف در جهان هستی. مصداق این نوع ولایت، معجزات و کرامات اولیای الهی است. ولایت تشریحی شامل هر نوع تصرف در امور زندگی انسان می‌شود. اداره جامعه، وضع قوانین و اجرای احکام الهی جزو امور تشریحی است.

خداوند مقام ولایت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام را در کنار ولایت خود بیان نموده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و
آنها که ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع.
زکات می‌دهند.

اصولاً تحقق اهداف رسالت و اجرای بسیاری از دستورهای الهی و احکام اجتماعی، بدون وجود حکومت قابل اجرا نیست. لذا خداوند حق اعمال حاکمیت را به پیامبران داده تا آنان به عنوان جانشینان خود در زمین از جانب خداوند اعمال

حاکمیت کنند. خداوند در مورد اعطای مقام خلافت الهی به حضرت داوود خطاب می‌کند: «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۲۶).

پیامبر، براساس مصالح اجتماعی و مقتضیات زمان، تصمیم گرفته و دستورهای لازم را صادر می‌نماید. از این رو، قرآن کریم به اطاعت مطلق از رسول خدا دستور داده است: «یا ایها الذین ءامنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹) و اطاعت از رسول خدا را به معنای اطاعت از خداوند دانسته است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰). بر این اساس، اگر رسول خدا فرمانی بدهد، این غیر از فرمانی است که از جانب خداوند در قالب وحی به ایشان ابلاغ شده است.

شواهد تاریخی و منابع حدیثی گواه آن است که آن حضرت در مدینه حکومت تشکیل داد و خود به عنوان امام و رهبر امت اسلامی اداره تمام شئون زندگی اجتماعی را بر عهده گرفت و در عرصه‌های مختلف اعمال حاکمیت کرد. حضرت افراد را به عنوان والیان مناطق مختلف نصب می‌کرد. مثلاً عثمان بن ابی العاص را حاکم قبیله ثقیف (ابن هشام، سیره النبویه ۱۳۶۴: ۴/۱۱۴). و افرادی را به عنوان سفیران خود به اکناف و اطراف عالم فرستاده و آنان را دعوت به اسلام کرد. عبدالله بن حذافه السهمی نزد کسری پادشاه فارس (همان؛ مجلسی: ۲۵۰/۲۲؛ ابن اثیر، اسد الغابه ۱۴۰۹: ۱/۴۳۲)، جعفر بن ابی طالب، به سوی نجاشی سلطان حبشه (مجلسی، همان: ۲۵۰/۲۲؛ ابن اثیر، همان: ۱/۳۴۲) و علاء بن حضرمی به سوی پادشاه بحرین (مجلسی، همان: ۳۹۶/۲۰؛ ابن هشام، همان: ۴/۲۵۴) رفتند. از سوی دیگر، مفاهیم الامر، حکم، قسط، سلطان، فتنه، قتال، جزیه، جهاد، رکون، ظلم، اولویت، بیعت، قسط، عدل، حکم و قضاوت، تشریح قانونگذاری، جمع آوری خمس و زکات، اجرای حدود و تعزیرات، اقامه نماز جمعه، جنگ و صلح، تجهیز و اعزام سپاه، بستن پیمان و قراردادهای نظامی و سیاسی و ارسال سفیران به سایر کشورها و پذیرفتن نمایندگان ملتهای غیر مسلمان، خلافت، مستضعفین، استکبار، امام و امت در قرآن و سیره

نبوی، مفاهیم حکومتی و بیانگر اعمال حاکمیت توسط پیامبر است که افزون بر تبلیغ و هدایت مردم، ولایت و سرپرستی جامعه اسلامی را نیز برعهده داشت و در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برنامه داشت.

جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در اسلام

قرآن کریم تصریح می‌کند که اسلام آیین کامل و قرآن کتاب جاودانی و رسول خدا، خاتم النبیین است. ختم نبوت در صورتی با فلسفه بعثت پیامبران سازگاری دارد که اولاً: کتاب آسمانی از تحریف مصون باشد و ثانياً: آخرین شریعت آسمانی پاسخگوی همه نیازهای بشری در همه زمانها و مکانها باشد تا بقای آن تضمین گردد.

اما خداوند متعال مصونیت کتابش را از گزند حوادث و هرگونه تغییر و تحریف تضمین نموده است: «إِنَّا نَحْنُ نُزَلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹). لذا هیچ باطل در آن راه ندارد:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ (فصلت: ۴۲)؛ هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید.

قرآن، کتاب جاودانی و مصون از تحریف است، ولی در برگیرنده معارف بلند و اصول بنیادی و باطنی عمیق است که پیوسته نیازمند تفسیر و تاویل معصومانه است که به تنهایی نمی‌تواند خاتمیت اسلام را تضمین کند. باید راهی برای گسترش عدالت و اجرای احکام و دستورهای قرآن پیش بینی شده باشد، تا جامعه بشری در پیمودن راه هدایت و رسیدن به سعادت دچار مشکل نشود. بر این اساس، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در کنار قرآن، اهل بیت خود را به عنوان ثقل اکبر معرفی نمود، تا هادی و راهنمای امت اسلامی باشند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر اساس فرمان الهی:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (مائده: ۶۷)؛ ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و

اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

در اجتماع بزرگ مردم در غدیر خم دو چیز گرانبها را به جامعه بشری معرفی کرد:
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و وعترتی اهل بیته، ما إن تمسکتکم
بهما لن تضلوا ابدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (احمد،
المسند بی تا: ۳۴۴/۴؛ حاکم نشابوری، المستدرک علی الصحیحین فی
الحديث ۱۴۲۹: ۱۰۹/۳؛ النسائی، خصائص أمير المؤمنين ۱۴۱۹: ۳۰).

آنگاه حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین و رهبری بعد از خویش، به
مسلمانان معرفی نمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (ابن ماجه، السنن ۱۴۲۱: ۴۳/۱؛
احمد، همان: ۲۸۱/۴؛ النسائی، همان: ۹۳؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة ۱۴۰۸: ۲۰۹/۵). بدین
ترتیب، دین اسلام کامل شد و مورد رضایت خداوند قرار گرفت:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا (مائده: ۳)؛ امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما
تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

همان طور که نبوت از جانب خدا تعیین می شود، امام نیز از جانب خدا تعیین
می گردد. در این جهت میان راهنمایی و رهبری تفکیک نمی گردد. به اعتقاد شیعه، از
ناحیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نص کافی در خصوص تعیین امام و جانشین پیغمبر رسیده
است. پیامبر صلی الله علیه و آله مسئولیت و شأن الهی خود را به امر الهی به جانشینان خود تفویض
نموده است.

ولایت اهل بیت علیهم السلام

به اعتقاد شیعه، ائمه معصوم علیهم السلام، به عنوان مرجعیت دینی مسلمانان، مفسر واقعی
قرآن و مبین معارف و احکام الهی و حافظ دین و سنت نبوی از تحریفها و خزائن
علوم پیامبر صلی الله علیه و آله و به عنوان مرجعیت معنوی واسطه فیض خالق به مخلوقات اند. اما
مهم ترین مقام اهل بیت علیهم السلام، ولایت و امامت است. یعنی کلیه اختیاراتی که

پیامبر ﷺ در عصر خویش از آن برخوردار بود، ائمه معصومین نیز همان اختیارات را دارند. قرآن، ولایت اهل بیت را از سنخ ولایت خدا و پیامبر می‌داند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵). بر اساس روایات شیعه و سنی، تنها مصداق «الذین امنوا»، حضرت علی علیه السلام است که توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان ولی و رهبری مسلمانان انتخاب شد.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛ اسلام روی پنج پایه نهاده شده: نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، و چنان که برای ولایت (در روز غدیر خم یا در عالم میثاق) فریاد زده شد، برای هیچ چیزی دیگر فریاد زده نشد (کلینی، الکافی ۱۳۸۱: ۱۸/۲).

بنابراین، همان طور که اطاعت از دستورهای خدا واجب است، اطاعت از حاکمان دینی نیز واجب است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

وجوب اطاعت به طور مطلق به معنای عصمت آن بزرگواران و داشتن حق امر و نهی است. لذا اطاعت از آنها در کنار اطاعت از رسول خدا آمده است و اطاعت رسول خدا به معنای اطاعت خداوند متعال است: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء: ۸۰). مخالفت با دستورهای ائمه معصومین علیهم السلام موجب گمراهی و شقاوت می‌گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «نحن قوم فرض الله طاعتنا» (حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۴۰۳: ۵۳۵/۹). بنابراین، همه فرمانهای صادر شده از امامان در هنگام حیاتشان نافذ است و پس از وفات آنان نیز واجب‌الاتباع است. هر کس به عهد خود وفا کند،

هدایت می‌شود و به سعادت می‌رسد و اگر از آنها جدا شود گمراه می‌شود. بر این اساس، به جز دریافت وحی جدید و رسالت، همه شئون ولایت رسول خدا ﷺ بعد از ایشان به ائمه علیهم‌السلام منتقل می‌شود. اموال عمومی و بیت‌المال مانند خمس و انفال در اختیار امام معصوم قرار می‌گیرد، زیرا آنچه مال خداست، در اختیار ولی خدا قرار می‌گیرد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «و ما كان لله من حق فانما هو لوليه» (کلینی، همان: ۵۳۷/۱). در عرصه سیاسی، انتصاب والیان و قضات، تلاش برای ارتقای سطح اعتقادی و فرهنگی جامعه، پاسداری از ارزشهای دینی و مقابله با بدعت‌گذاران و کج‌اندیشان، مبارزه با خرافات و تحریفات، اجرای احکام اسلامی و جلوگیری از فساد و فحشا، رسیدگی به مشکلات مردم و از بین بردن فقر، اجرای عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت، امر جهاد و دفاع از مسلمانان و سرزمینهای اسلامی و اجرای حدود و تعزیرات... همه به عهده امام است. چنان‌که امام علی علیه‌السلام در دوره کوتاه حکومت بر همه امور اشراف و نظارت داشت.

جایگاه فقها در اسلام

ضرورت مرجعیت در عصر غیبت

در عصر غیبت که مردم از دسترس مستقیم به امام عصر عجل‌الله‌فرجه محروم‌اند، برای تبیین تعالیم آسمانی و پاسداری از ارزشهای اسلامی، ائمه معصومین علیهم‌السلام وظایف را بر عهده عالمان دین به عنوان نایبان خویش قرار داده‌اند، تا با اجتهاد مستمر، احکام کلی شریعت را راجع به همه موضوعات مبتلا به، تبیین و احکام و قوانین الهی را اجرا نمایند.

بر این اساس، عالمان و فقیهان دین، رسالت خود را از عصر معصوم علیه‌السلام، با ثبت و ضبط حدیث آغاز و با ترجمه، شرح، تعلیق، جامع‌نویسی و گردآوری احادیث، و اجتهاد از این منابع، مجموعه‌ای عظیم از فرهنگ و معارف اسلامی را فراهم و با

جان و دل از آن حراست کردند. منابع غنی که در دسترس ما قرار گرفته، محصول تلاش عالمان و محدثان در طول تاریخ بوده است.

جایگاه فقها و علما در سخنان معصومان علیهم‌السلام

نصوصی که جایگاه فقیهان و عالمان را به عنوان هادیان و رهبران جامعه معرفی و اطاعت از آنان را لازم نموده عبارت است از:

۱. جانشینان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

امیرمؤمنان علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌کند:

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي. قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ

مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي (حر عاملی، همان: ۱۰۱/۱۸؛ صدوق،

من لایحضره الفقیه، ۴/۴۲۰)، خدایا، جانشینان مرا مورد رحمت خویش

قرار ده. سؤال شد. ای رسول خدا، جانشینان شما چه کسانی هستند؟

فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند.

تعبیر «خلفایی» در این حدیث منحصر به ائمه علیهم‌السلام نیست، بلکه شامل عالمان

دین و فقیهان اسلام‌شناس نیز می‌شود؛ چرا که اگر مراد از جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم،

امامان معصوم علیهم‌السلام باشند، آنان نیز عالمان دین‌شناس و راویان احادیث را جانشین

خود قرار داده‌اند که شامل کسانی می‌شود که تفقه در دین دارند و رسالت پیامبران را

انجام می‌دهند و احکام و معارف الهی را تعلیم و تبلیغ می‌کنند.

۲. وارث انبیاء

پیامبر فرمود:

إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ به تحقیق دانشمندان وارثان انبیای الهی هستند

(کلینی، همان: ۱/۳۶).

مراد از «العلماء»، علمای امت است نه خود ائمه علیهم‌السلام. لذا احکام و شئون رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که بعد از ایشان قابل انتقال است، نوعی میراث و برای فقها هم ثابت است. پس مسئولیتها و وظایفی در قبال دین و جامعه دارند.

۳. امانتدار رسول خدا

پیامبر اکرم فرمود:

الفقهاء أمناء الرسل ما لم يدخلوا فی الدنيا. قيل: یا رسول الله و ما دخولهم فی الدنيا؟ قال: اتباع السلطان. فإذا فعلوا ذلك، فاحذروهم علی دینکم (همان: ۱۶۷/۱)؛ فقها امین و مورد اعتماد پیامبران اند تا هنگامی که وارد (مطامع و ثروت‌های) دنیا نشده باشند. «گفته شد: ای پیغمبر خدا وارد شدنشان به دنیا چیست؟ فرمود: پیروی کردن از قدرت حاکمه. بنابراین، اگر چنان کردند، باید از آنها بر دیتان بترسید و پرهیز کنید.

این روایت جایگاه رفیع عالمان دینی را که الوده به دنیا نیستند آشکار می‌کند و از آنان به عنوان امین رسولان الهی نام می‌برد. وظیفه انبیا در کنار دریافت و ابلاغ تعالیم آسمانی، اجرای قوانین الهی و گسترش عدالت بین ملتها بود. عالمان دین به حکم آیه قرآن: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» (نساء: ۱۵)، حامل امانات انبیانند. لذا وظیفه ای که پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام دارند، در زمان غیبت آنان، به عنوان امانت بر دوش علما قرار داده شده است، تا وظیفه صیانت و مراقبت از دین را بر عهده گیرند. از این رو، لازم است دین مدار باشد و خود را از دنیامداران جدا کنند.

۴. همه چیز در دست علما

امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید:

بأن مجاری الامور و الأحكام علی أیدی العلماء بالله الأمناء علی حلاله و حرامه؛ جریان کارها و احکام باید به دست عالمان الهی باشد که

امانتدار حلال و حرام خدایند (حرانی، تحف العقول ۱۴۰۴: ص ۱۷۲).
از این حدیث استفاده می‌شود که نه تنها امور دینی که ریاست امور سیاسی و اجتماعی نیز باید به دست علما انجام شود. بنابراین، فقها هم باید در رأس سیاست باشند و هم در رأس دیانت. لذا این حدیث اختیار کلی جامعه اسلامی را به علما داده است.

۵. علما دژ محکم اسلام

امام موسی بن جعفر فرمود:

الفقهاء حصون الاسلام كحصن سور المدينة لها (کلینی، همان: ۳۷۱، باب فقد العلماء، ح ۱)؛ فقهای مؤمن دژهای محکم اسلام‌اند، مانند حصارهایی که دژهای شهرند. یعنی فقها موظف و مکلف‌اند اسلام را حفظ کنند و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند، همان گونه که خود رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام حافظ اسلام بودند. این حفاظت وقتی ممکن است که نخست معارف اسلامی شناخته و سپس برای مردم بیان شود.

۶. حجت امام معصوم علیه السلام

مرحوم صدوق در *اکمال الدین* از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت ولی عصر علیه السلام در پاسخ وی به خط مبارکشان مرقوم فرمودند:

أما الحوادث الواقعة، فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجتی علیکم، و أنا حجة الله علیهم (حر عاملی، همان: ۱۸ / ۱۰۱)؛ در رخدادهایی که اتفاق می‌افتد به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم

حجت بودن فقها در ردیف حجت بودن امام قرار گرفته است. یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام، حجت هستند و همه مسلمانان از

آنها پیروی می کنند، فقها نیز همه شئون معصوم علیه السلام را در جامعه اسلامی دارند و مرجع عام مردم هستند که در همه کارها به او رجوع کنند و گفتار آنان را حجت قرار دهند. بنابراین، حوادث واقعه عام است و شامل تمام امور می شود.

بر این اساس، جایگاه علما به مشروعیت آنان به عنوان نیابت از امام زمان علیه السلام باز می گردد. همین مشروعیت است که همچنان بر تارک اندیشه ها درخشیده و مرجعیت، پایگاه اجتماعی و معنوی ویژه ای در جامعه شیعی داشته و دارد.

۷. منزلت انبیای بنی اسرائیل

در کتاب فقه الرضا آمده است:

منزلة الفقیه فی هذا الوقت کمزلة الانبیاء فی بنی اسرائیل (فقه الرضا

۱۴۰۶: ۳۳۸)؛ جایگاه فرد فقیه و دین شناس ژرف نگار در این زمان،

چونان جایگاه انبیا در میان بنی اسرائیل است.

مراد از انبیای بنی اسرائیل همان فقهای است که همه آنها تابع حضرت

موسی علیه السلام بودند. بنابراین، همان نقش که علمای بنی اسرائیل در میان قوم خود

داشتند، برای فقهای اسلامی نیز وجود دارد.

۸. حفاظت از دین

رسول خدا فرمود:

یحمل هذا الدین فی کل قرن عدول ینفون عنه تأویل المبطلین و

تحریف القالین و انتحال الجاهلین کما ینفی الکیر خبث الحدید

(مجلسی، همان: ۹۳/۲)؛ پایه های این دین در هر قرن بردوش عدولی

است که آن را از تأویلات باطل پیشگان و تحریف منحرفان و غالیان

و نستهای نابجای نادانان پاک می سازند؛ چنان که کوره و دم

آهنگران، زنگار را از آهن می زداید.

شئون مرجعیت

هر دینی برای بقای خود نیازمند کسانی است که پس از بنیانگذارش بتواند تعالیم آن را به خوبی بشناسند و به نسلهای بعدی منتقل کنند. اما اینکه دامنه مسئولیت متولیان دین تا کجاست مبتنی بر گستره تعالیم و آموزه های آن دین است. اگر دینی تنها در بعد فردی و رابطه انسان با خدا پیام داشته باشد، نقش عالم دین نیز در همین حد محدود می گردد. اما اگر دینی بتواند برنامه جامع عرضه نماید، به طوری که تمام قلمرو زندگی انسان را شامل گردد، در این صورت متولیان دین نیز وظیفه ای گسترده و بس مشکل را بر دوش خواهند داشت.

اهمیت این امر وقتی روشن می شود که دین ادعای جهانی و جاودانگی داشته باشد. در این صورت کسانی که متولی تبیین، تنظیم، استنباط و دفاع از تعالیم و مفاهیم دینی اند، وظایف بسیار سنگین بردوششان نهاده می شود که باید در جهت انجام آن همت گمارند و در همه عرصه های زندگی انسان پاسخگوی پرسشهای جدید و مسائل نظری و عملی در این حوزه باشند.

در عصر غیبت که مردم از دسترس مستقیم به امام عصر عجل الله فرجه محروم اند، عالمان متعهد که عهده دار رسالت انبیا و ادامه دهنده راه ائمه هدی علیهم السلام هستند، با تمام ظرفیت و امکانات، اهداف آنها را دنبال می نمایند. فقیهان به دلیل اتکای به قرآن و سنت و آشنایی با اصول، مبانی و منابع دینی، طبعاً پاسخهای مستند به دین و متون دینی را به جامعه ارائه می کنند و با اجتهاد مستمر، احکام و قوانین الهی را بیان و در جهت حراست از ارزشهای دینی، با انحرافات و خرافات مبارزه می کنند و در این عرصه هر گونه ایثار و خطر را متقبل و متحمل می گردند.

پرسش اساسی این است که با توجه به جایگاه عالمان دینی در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام، از جانب معصومان علیهم السلام، شئون و رسالت فقیهان و عالمان دین تا کجاست. به عبارت دیگر، قلمرو اختیارات فقیهان تا کجای زندگی انسان

را شامل می‌شود؟

در پاسخ به این پرسشها می‌توان گفت که شئون مرجعیت مبتنی بر وظایفی است که از جانب پیامبر و ائمه به طور عام بر عهده فقهای شیعه گذاشته شده است. این وظایف نیز مبتنی بر اهداف و آرمانهایی است که دین اسلام برای تحقق آن نازل شده است. بر این اساس، اختیارات مرجعیت مطابق با اهداف دین اسلام تعریف و مطابق با مقتضیات زمان و شرایط فرهنگی و اجتماعی اعمال می‌گردد. از این جهت در طول دوران غیبت، فقیهان برای مرجعیت شئون مختلف را بیان نموده‌اند و این ناشی از شرایط سیاسی و اجتماعی هر دوره بوده است. شیخ مفید که در عصر آل بویه در بغداد می‌زیست، معتقد بود که همه اختیارات ائمه معصومین علیهم‌السلام به مرجعیت و فقیه منتقل شده است (مفید، المقننه ۱۴۱۰: ۶۷۵). شهید اول که در عصر امپراتوری متعصب عثمانی زندگی می‌کرد، در باب حسبه کتاب دروس، سه وظیفه خطیر را برای فقیه ذکر می‌کند: ۱. مقام افتا، ۲. منصب قضاوت، ۳. اجرای حدود و تعزیرات (عاملی، الدروس الشرعیه ۱۴۱۷: ۱۶۵).

شیخ انصاری که بعد از عصر صفویه به عنوان مرجعیت عام شیعه مطرح شد، برای فقیه جامع الشرائط منصبهای سه‌گانه زیر را بیان می‌کند:

۱. منصب افتا:

لا إشکال و لا خلاف فی ثبوت هذا المنصب للفقیه؛ اشکال و خلافی در

ثبوت منصب افتا برای فقیه وجود ندارد.

۲. منصب قضاوت:

و هذا المنصب أيضاً ثابت له بلا خلاف فتوی و نصاً؛ بدون اختلاف در

فتوا و نص، منصب قضاوت نیز برای فقیه ثابت است.

۳. منصب ولایت:

ولایة التصرف فی الأموال و الأنفس؛ فقیه در اموال و نفوس ولایت در

فتوی و نص، منصب قضاوت نیز برای فقیه ثابت است؟ تصدّف دارد.

البته شیخ این نوع ولایت را در موارد خاص می‌پذیرد (انصاری، کتاب المکاسب ۱۴۱۵: ۳/۵۴۶).

امام خمینی که در عصر بیداری اسلامی ظهور کرد با ارایه نظریه ولایت فقیه، همه شئون پیامبر ﷺ و ائمه معصومین را برای ولی فقیه ثابت می‌داند و می‌فرماید:

و من له منصب القضاء و يكون حكمه فاصلا للخصومة، و من يكون له الولاية و الزعامة في الأمور السياسية الشرعية، و من يكون مرجعا للفتيا (امام خمینی، الرسائل العشرة ۱۴۲۰: ۲/۹۴)؛ برای فقیه سه وظیفه قرار داده شده است: یکی منصب قضاوت، دیگر ولایت و زعامت سیاسی فقیه و سوم فقیه مرجع برای افتاست.

بنابراین، از کلمات فقیهان استفاده می‌شود که سه منصب افتا، قضا و زعامت دینی برای فقیه مورد اتفاق نظر است و ادله کافی برای اثبات آن وجود دارد، ولی وظایف دیگر مرجعیت، در زیر مجموعه این سه مقام قرار می‌گیرد.

الف. زعامت دینی

مهم‌ترین شأن و منصب مرجعیت، عبارت از زعامت دینی جامعه اسلامی است فقیه در زمان غیبت، زعیم دینی و از بلندترین پایگاه معنوی، علمی و اجتماعی برخوردار است. بنابراین، فقیهان به عنوان وارثان انبیا و ادامه دهندگان راه ائمه هدی ﷺ، چراغ فروزان راه بشریت و حافظان دین الهی و پشتیبان فرهنگ تشیع و نگهبان ارزشها در طول تاریخ، مسئولیتهای سنگینی را که بر دوش آنان نهاده شده، به صورت شایسته انجام داده‌اند. در اینجا به برخی از وظایف دینی مرجعیت به عنوان زعامت دینی اشاره می‌گردد:

۱. گسترش فرهنگ و معارف اسلامی

هر دین و مذهبی دارای تعالیم اعتقادی، اخلاقی و عملی است و بخشی از تعالیم آن نیز آیینها و شعایر است که رمز التزام و نماد پابندی به دین شناخته می‌شود. یکی از وظایف مرجعیت دینی زنده نگه داشتن این شعایر و ترغیب مردم به مراعات آنهاست، زیرا در جامعه‌ای که شعایر دینی رنگ ببازد و کم اهمیت تلقی شود، احکام و دستورهای دینی نیز به تبع آن از اهمیت خواهد افتاد.

بر این اساس، از وظایف مهم مرجعیت، نشر، تبیین احکام و معارف دینی است. مرجعیت باید زمینه‌ها و امکانات لازم را برای گسترش معارف دینی و آشنایی هرچه بیشتر مردم با فرهنگ اهل بیت، فراهم نماید و جامعه اسلامی را از جهل و نادانی‌های رهایی بخشد و با معارف حیات‌بخش اسلام آشنا نماید، تا مصداق آیه قرآن کریم باشد:

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ (حج: ۴۱)؛ همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست!

بدیهی است که تحقق این امور و مسئولیت آن توسط مرجعیت دینی امکان‌پذیر است. برای تحقق این هدف، فقیهان در هر جایی و زمانی با تأسیس حوزه‌های علمیه و مدارس دینی، زمینه را برای تربیت فقیهان، مجتهدان، مبلغان، مدرسان و پژوهشگران آماده نموده تا به مصداق آیه شریفه:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ (ابراهيم: ۱۴)؛ آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت، و شاخه آن در آسمان است.

چونان درختی ثابت و ریشه‌دار، ملجأ جویندگان معارف الهی باشند و ثمرات

شیرین و گوارا در طول تاریخ عرضه کنند و در ساحت علم و تقوا آثاری پر بها برجا بگذارند. نه تنها معارف دینی و فرهنگ و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را عالمان دینی به آیندگان منتقل کرده‌اند که آنان نقش مهمی در شکوفایی تمدن اسلامی داشته‌اند.

۲. هدایت و ارشاد مردم

از مسئولیتهای مهم پیام آوران الهی، هدایت، تربیت و تزکیه انسانها بوده است. مرجعیت به عنوان مبلغ پیام پیغمبر، در هر فرصتی از سیره و روش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت علیهم‌السلام، الگو گرفته و در تبلیغ و ارشاد معارف اسلامی کوشیده و مردم را به راه خداوند دعوت کرده است:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل: ۱۲۵)؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است.

امام علی علیه‌السلام مسئولیت فقیهان را به عنوان پیشوای مذهبی مردم چنین معرفی می‌فرماید:

إنه ليس على الإمام إلا ما حمل من أمر ربه الإِبلاغ في الموعظة و الاجتهاد في النصيحة و الإحياء للسنة و إقامة الحدود على مستحقيها و إصدار السهمان على أهلها (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶)؛ بر امام واجب نیست مگر قیام به آنچه پروردگارش به او امر کرده است؛ یعنی ابلاغ موعظه، کوشش در پند و اندرز دادن، احیای سنت، اجرای حدود بر آنکس که سزاوار است، و سهم و نصیب را به اهلش رسانیدن.

۳. پاسداری از ارزشهای دینی

همان‌گونه که رسول خدا ﷺ با بدعتها و خرافات جاهلی در عصر خویش مبارزه کرد و در طول ۲۳ سال دین الهی را تبلیغ نمود و پس از ایشان، امامان معصوم علیهم‌السلام برای حفظ دین از آلوده شدن به خرافات، بدعتها و تنزیه قرآن کریم از تحریف و تأویل به رأی کوشیدند، همین رسالت بزرگ را آخرین جانشین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آغاز غیبت کبری، بر عهده فقیهان جامع الشرائط نهاده و از آنها خواسته است که مدافع دین ناب محمدی باشند. علما نیز بر اساس پیمانی که خداوند از آنها گرفته، بر این عهد وفا دارند (نک: نهج البلاغه، خطبه ۳).

مقام مرجعیت شیعه در طول تاریخ، در کنار تبیین و تبلیغ احکام و ارزشهای الهی، به مقابله و مبارزه با انواع انحرافات و تحریفها و شبهات پرداخته است که در هر زمان به رنگ و شکل خاص ظاهر شده است.

فقیهان و عالمان دینی هر جا که انحراف و کج رویهایی می دیده‌اند، با رفتار، گفتار و قلم خود در مقابل آن قد بر افراشته و از ارزشهای دینی دفاع کرده‌اند. پیامبر می‌فرماید:

إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه (مجلسی همان: ۷۲/۲)؛ هر گاه بدعتها در میان امت من ظاهر شود، بر عهده عالمان است که علم خود را آشکار کنند و با بدعتها به مبارزه برخیزند تا مردم از بدعتها آگاهی یافته و اغفال نشوند.

به دلیل اهمیت این امر است که امام رضا علیه‌السلام یکی از دلایل وجود رهبری الهی را حفظ ارزشهای دینی از خطر بدعت و تحریف دانسته و می‌فرماید:

ومنها أنه لو لم يجعل لهم إماماً قيماً أميناً حافظاً مستودعاً لدرست الملة و ذهب الدين و غيرت السنة و الأحكام و لزاد فيه المبتدعون و نقص منه الملحدون (مجلسی، همان: ۳۲/۲۳)؛ اگر برای ملت رهبری امین و پاسداری نگهدارنده و امانتدار منصوب نشود، دین فرسوده می‌شود و

از میان می‌رود و سنن و احکام الهی تغییر می‌یابد و بدعتگذاران بر دین می‌افزایند و ملحدان از آن می‌کاهند.

بنابراین، مسئولیت عمده فقها و مراجع شیعه در طول تاریخ این بوده که میراث گرانبهای انبیا را از گزند تهاجمات، تحریفات، خرافات و کج اندیشی مصون نگاه دارند و مبارزه با بدعتها و خرافات را در صدر برنامه خود قرار دهند.

به همین دلیل در متون دینی از فقها به عنوان مرزبانان و دژهای محکم دین یاد شده است. آنان با تمام همت خویش از دین حفاظت نموده‌اند و هویت شیعه را از گزند حوادث پاسداری نموده‌اند. هر جا احساس می‌شد، شبهه‌ای به حریم شیعه و اصول اعتقادی آن وارد شده، عالمان متعهد دست به قلم برده و یا زبان به سخن گشوده و گاهی اگر نیاز بوده، دست به سلاح برده و از هویت و اساس دین و مذهب دفاع نموده‌اند.

۴. پاسداری از ارزشهای اخلاقی

یکی از مهم‌ترین بخشهای دین اخلاق است. اهمیت آموزه‌های اخلاقی و جایگاه آن در میان دیگر تعالیم دین، به حدی است که گاه تدین مرادف اخلاقی زیستن تلقی شده است. جامعه‌ای رامی توان دینی خواند که اخلاقی باشد. از این جهت پیامبر اسلام ﷺ فلسفه بعثت خود را تحقق فضایل و مکارم اخلاق قرار داده است: «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق» (مجلسی، همان: ۶۱/۳۸۲). بدین ترتیب پیامبران مردم را از انحطاط اخلاقی و غرق شدن در منجلاب فساد و تباهی نجات و فضایل اخلاقی را گسترش داده‌اند.

وظیفه مهم پیامبر قبل از تعلیم حکمت و دانش، همانا تزکیه و تربیت بشر است:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ (جمعه: ۲)؛ او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر

آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

مرجعیت دینی به عنوان نگهبان ارزشهای معنوی، مسئولیت دارد که فضایل و مکارم اخلاق و آداب الهی را ترویج کند و مردم را از زشتیها و صفات رذیله باز دارد، زیرا حیات اجتماعی جامعه به رواج ارزشها و کمالات معنوی بستگی دارد و مرگ آن به گسترش رذایل و از میان رفتن مکارم اخلاق است. لذا مهم ترین عامل سقوط جوامع اسلامی سقوط اخلاقی بوده است. از این جهت در طول تاریخ، عالمان دینی پیش از آنکه بعد علمی و فقهی شان ملاک ارزیابی قرار گیرد، به میزان وجهه اخلاقی و معنوی شان ارزش گذاری می‌شدند. لذا در همه رساله‌های عملیه آمده است که مرجع تقلید باید عادل باشد و در برخی رساله‌ها بر حریص نبودن به دنیا نیز تأکید شده است. مردم نیز بر این باورند که مرجع تقلید به عنوان نایب امام معصوم علیه السلام، دارای مراتب بالایی از اخلاق اسلامی و واجد کمالات معنوی است. لذا گفتار و رفتار او را الگوی خود قرار می‌دهند. حالات معنوی، سیر و سلوک و کرامات علمای گذشته گواه این امر است. مراجع شیعه مصداق بارز کلام امام حسن عسکری علیه السلام هستند:

فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً
لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم
(حر عاملی، همان: ۲۷/ ۱۳۱)؛ هر کس از فقیهان که نفس خود را پاس
دارد، و دین خود را حفظ کند، و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد،
و فرمان خدای را اطاعت کند، بر عوام است که از او تقلید کنند. و این
چنین کس نخواهد بود، مگر بعضی از فقیهان شیعه نه همه آنان.

روایاتی که جایگاه علما را در اسلام بیان می‌کند، مبین همین شأن دینی علماست
که بحث آن گذشت.

۵. نیابت مالی

یکی از وظایف زعامت دینی، اداره اموال و بیت المال است این وظیفه در عصر معصومان علیهم‌السلام توسط خود آنان و وکلای ایشان صورت می‌گرفت. از جمله وظایف سازمان وکالت، جمع‌آوری خمس و رساندن آن به دست امام معصوم علیه‌السلام بود. ولی در عصر غیبت مثلاً شیخ مفید در آغاز غیبت کبرا از دریافت سهم امام اجتناب می‌کرد و بر وجوب پرداخت زکات به فقیه فتوا می‌داد (مفید، همان: ۲۵۲). ابوصلاح حلبی شاید نخستین کسی باشد که به صورت مطلق، وجوب تحویل خمس به فقیه امین را مطرح (حلبی، الکافی فی الفقه: ۱۷۲) و مسئولیت پذیرش سهم امام علیه‌السلام را بر عهده گرفت. به ویژه محقق حلی دریافت سهم امام علیه‌السلام را شروع کرد و آن را در فعالیتهای مذهبی در جهت اهداف تشیع مصرف نمود. این سیره برای مراجع بعدی جاری گردید که تاکنون سهم امام علیه‌السلام در حوزه علمیه و فعالیتهای مذهبی مصرف می‌شود.

۶. زعیم جامعه اسلامی

فقیه به عنوان زعیم جامعه اسلامی وظایف دیگر را نیز در عصر غیبت بر عهده دارد مانند اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی، اداره امور حسبه و سرپرستی امور عمومی و اداره امور جامعه، جنگ و صلح و بستن پیمان و قرارها و موارد دیگر که از اختیارات فقیه می‌باشد.

۲. مقام افتا

هر مسلمان ضرورتاً معتقد است که اعمال و رفتار او باید منطبق با احکام و دستورهای دینی باشد تا مرزهای حلال و حرام را پاس بدارد و واجبات خود را به خوبی ادا کند و از منکرات به جدیت اجتناب نماید. از این رو، دغدغه مراعات

اصول و مبادی دین همواره ذهن متدینان یک جامعه را به خود مشغول می‌دارد و آنان خود را نیازمند می‌یابند که به تکلیف شرعی خود آگاه باشند.

به حکم عقل مکلف یا خود باید دین شناس باشد و یا اگر قادر به استنباط از احکام شرعی نیست، باید از کارشناس دین تقلید کند. بنابراین، نهاد مرجعیت بر ایند چنین نیاز طبیعی و نتیجه برداشتی درست و جامع از اسلام بوده است و این نهاد متناسب با شرایط و تحولات در هر زمانی به حیات خویش ادامه داده و در نقش نایب امام معصوم علیه السلام مورد مراجعه مردم بوده است.

بر این اساس، افتا و صدور احکام از وظایف اصلی مرجع تقلید است که با اجتهاد مستمر با استمداد از منابع معتبر، احکام شرعی را استنباط و بیان کند، بدون آنکه هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نماید.

در ثبوت فتوا به معنای حق استنباط احکام شرعی برای فقیه جای شک و تردید وجود ندارد، زیرا وجود چنین سمتی برای فقیه یک واقعیت علمی و عملی است و دلایل معتبر بر اختصاص منصب فتوا برای فقیهان جامع‌الشرائط دلالت دارد:

الف. قرآن کریم

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه: ۱۲۲)؛ شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند. چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند.

این آیه به عده‌ای دستور تفقه در دین می‌دهد تا احکام الهی را بشناسند و سپس قوم خود را انذار کنند. غایت انذار یعنی حذر نیز مطلقاً واجب می‌گردد و گرنه

و جوب انذار لغو می‌شد. پس اگر مجتهدی مردم را با بیان فتوا انذار کرد، بر مردم است که دوری جویند.

قرآن کریم دستور می‌دهد که هر آنچه نمی‌دانید به اهل ذکر مراجعه کنید و قدر متیقن اهل ذکر در شرایط کنونی فقیهان اند: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (انبیاء: ۷).

ب. سنت

سنت و سیره معصومان علیهم‌السلام شاهد اختصاص منصب افتا برای فقهای جامع‌الشرائط است. بر این اساس، امامان معصوم علیهم‌السلام به افرادی که امکان فراگیری مستقیم از آن بزرگواران را نداشتند، اشخاصی را به عنوان مرجع احکام و تعالیم دین معرفی می‌نمودند تا متحیر و بلا تکلیف نمانند. در اینجا به چند روایت اشاره می‌گرد:

۱. عبدالله بن ابی یعفر می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: برایم مقدور نیست همه وقت خدمت شما برسم واحکام دینم را فرا گیرم. در صورتی که اصحاب از من سؤالاتی می‌کنند و قادر به پاسخ آنها نیستم. چه کنم؟ حضرت فرمود: ما بمنعک من محمد بن مسلم الثقفی فإنه سمع من أبی و کان عنده وجهاً (حر عاملی، همان: ۱۴۴ / ۲۷)؛ چرا از محمد بن مسلم نمی‌پرسی؟ او از پدرم مسائل و احکام را شنیده و از شاگردان بزرگوار وی به شمار می‌آمده است.

۲. عبدالعزیز مهتدی، که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه‌السلام و وکیل ایشان بوده است، می‌گوید: از امام سؤال کردم: همیشه نمی‌توانم از محضر شما استفاده کنم. در هنگام ابتلا به مسائل دینی، احکام دینم را از چه کسی فرا بگیرم؟ حضرت فرمود: «خذ عن یونس بن عبدالرحمن» (همان: ۱۴۸ / ۲۷).

۳. علاوه بر این، روایاتی داریم که ائمه علیهم‌السلام دستور صدور فتوی و تفریع فروع داده و عملاً مسئله مرجعیت و رجوع جاهل به عالم را ترویج نموده‌اند. امام

صادق علیه السلام به ابان بن تغلب می‌فرماید:

اجلس فی مسجد المدینة و أفت الناس، فإنی أحب أن یرى فی شیعیتی
مثلك (نجاشی، رجال ۱۴۰۷: ۱۰، باب ۷، ابان بن تغلب بن ربیع)؛ در
مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده. همانا من دوست می‌دارم که
در بین شیعیانم مانند تو بسیار دیده شود.

۴. امام عسکری علیه السلام در آستانه پایان یافتن حضور امام معصوم علیه السلام در میان امت،

برنامه ای جامع و همیشگی را ترسیم کرد و فرمود:

فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً
لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم
(حر عاملی، همان: ۲۷ / ۱۳۱)؛ هر کس از فقیهان که نفس خود را پاس
دارد، و دین خود را حفظ کند، و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد،
و فرمان خدای را اطاعت کند، بر عوام است که از او تقلید کنند. و این
چنین کس نخواهد بود، مگر بعضی از فقیهان شیعه نه همه آنان.

این حدیث گواه روشن است که امام به مردم دستور داده که از فقیه
جامع الشرائط تقلید کنند و این دستور به معنای حجیت فتاوی فقیه در امور احکام
شرعیه است.

۵. احمد بن اسحاق می‌گوید: از امام هادی علیه السلام پرسیدم: با چه کسی معاشرت

کنم و از چه کسی کسب کنیم و سخن چه کسی را بپذیریم؟ امام هادی فرمود:

العمری ثقتی فما أدی إلیک عنی فعنی یؤدی و ما قال لک عنی فعنی
یقول فاسمع له و أطع فإنه الثقة المأمون (کلینی، همان: ۱ / ۳۳۰)؛ عثمان
بن سعید العمری مورد اعتماد من است. پس آنچه را از جانب من به
تو بگوید از جانب من گفته است.

نتیجه اینکه روایات به صراحت دلالت دارد که مردم باید در مسائل شرعی خود

به فقیهان رجوع و به فتاوی آنان عمل کنند.

ج. سیره متشرعه

در طول تاریخ مسلمانان برای حل مشکلات دینی خود همواره به عالمان دین و فقیهان مراجعه و احکام شرعی خود را از آنان سؤال و به فتوای آنان عمل می‌کرده‌اند.

د. اجماع

علما در طول تاریخ، مسائل شرعی و احکام الهی را از منابع معتبر استخراج می‌کرده و بیان و فتوا می‌داده‌اند. کتب فقهی محصول همین سیره عملی فقها و اجماع آنها بر حجیت فتوای مرجع تقلید استوار است.

د. عقل و سیره عقلا

عقل همواره حکم می‌کند که جاهل راجع به چیزی که نمی‌داند باید به عالم مراجعه کند. اهل خبر در امور دینی فقهای جامع‌الشرائط‌اند و مردم باید به آنها رجوع کنند و احکام خود را از آنها یاد بگیرند.

نتیجه

بر اساس این ادله معتبر، روشن می‌شود که فقیه می‌تواند احکام شرعی را از کتاب و سنت استنباط و برای مردم بیان نماید و فتوای مجتهد برای مقلدان حجیت شرعی است که به آن فتواها عمل کند.

۳. منصب قضاوت

سومین منصب فقیه جامع‌الشرائط، ولایت بر قضاوت است، چون قضاوت یک شأن الهی است. لذا خداوند برای اقامه قسط و عدل، حق قضاوت را به پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام داده است و در عصر غیبت، فقهای جامع‌الشرائط از جانب معصومان علیهم‌السلام به عنوان قاضی و حاکم اسلامی منصوب شده‌اند. منصوب شدن

قاضی برای منصب قضاوت عبارت است از دادن ولایت و سلطه قضایی. لذا آنان حق دارند که منازعات و اختلافات بین مردم را حل و فصل و احکام الهی را اجرا کنند.

قضاوت فقیه مبتنی بر مبانی و دلایل زیر است:

الف. روایات

احادیث بسیار در حق قضاوت فقیهان وارد شده است که ائمه معصومین علیهم السلام، فقهای جامع الشرائط را به عنوان قاضی و حاکم منصوب نموده و به مردم توصیه کرده اند که از رجوع به حکام جور خودداری و به فقهای اهل بیت مراجعه نمایند:

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «العلماء حُکَّام علی الناس (نوری، المستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ۱۴۰۸: ۱۷ / ۳۲۱)؛ عالمان، حکمران بر مردم اند.»

۲. عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام سؤال می کند اگر میان شیعیان اختلافی روی داد، برای حل آن به چه کسی مراجعه کند آیا می تواند به سلطان جائز یا قضات ایشان مراجعه کند. امام پس از آنکه از مراجعه به حکام و قضات جور نهی می کند می فرماید:
ینظران إلی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً (کلینی، همان: ۶۷/۱)؛ به اشخاصی مراجعه کنند که حدیث ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما دقت و نظر نموده و دانای به احکام شده اند. مردم به حاکمیت آنان رضایت دهند، زیرا من آنان را حاکم بر شما قرار دادم.

از این دو حدیث استفاده می شود حق قضاوت از جانب معصومان علیهم السلام برای فقیهان قرار داده شده است. قدرت متیقن این دو حدیث، حوزه قضاوت را شامل می شود.

۳. روایت ابی‌خدیجه

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه (همان: ۷ / ۴۱۲)؛ زنهار مبادا شما (شیعیان) شکایت از یکدیگر را نزد اهل جور و ستم ببرید، بلکه به مردی از خودتان رجوع کند که به احکام دانا باشد و او را قاضی قرار دهید، زیرا من او را به قضاوت نصب نموده‌ام و نزد او دادخواهی کنید.

امام در این حدیث از رجوع به قضاوت دستگاه جور به شدت نهی کرده و شیعیان را به عالمان مذهب خودشان ارجاع داده است.

۴. سیره امام علی علیه السلام نیز نشان می‌دهد که افراد متدین و عالم را به عنوان قاضی، منصوب می‌کند و یا به والیان خود دستور می‌دهد که بهترین انسان را در منصب قضاوت قرار دهد. چنان که امام علیه السلام علی به مالک اشتر دستور می‌دهد:

ثم اختر للحکم بین الناس أفضل رعیتک فی نفسک (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ برای قضاوت و داوری میان مردم نیکوترین رعیت را در نظر خود برگزین.

از مجموع احادیث استفاده می‌شود که حق قضاوت اختصاص به فقها دارد و قضاوت آنها حجت شرعی است.

ب. اجماع

علمای متأخر و متقدم شیعه اجماع دارند که حق قضاوت اختصاص به فقیه جامع‌الشرائط دارد:

لا خلاف عندنا بل الإجماع بقسمیه علیه فی أنه یشرط فی ثبوت الولاية للقضاء و توابعه إذن الإمام علیه السلام أو من فوض إليه الإمام ذلك (نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام:

افزون بر همه اینها، شیوه بحث فقهای بزرگوار در فقه نشان دهنده آن است که مشروعیت و نفوذ حکم فقیه را اصل مسلم دانسته و در موارد گوناگون پذیرفته‌اند.

۱. حکم به فروش اموال محتکر (حلی، شرایع الاسلام ۱۴۰۸: ۲/ ۲۱).

۲. حکم به ثبوت هلال (طباطبایی یزدی، العروه الوثقی ۱۴۰۹: ۲/ ۲۲۴).

۳. احکام حاکم بر اموال محجور (امام خمینی، تحریر الوسیله بی تا: ۳/ ۲۳۳، مسئله ۲).

۴. طلاق زن توسط حاکم شرع: مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی در همه مواردی که زن تحمل زندگی با مرد مفقود، محبوس، معسر و مستمند و نظائر آنها را ندارد، معتقد است که طلاق به حکم حاکم واقع می شود (طباطبایی یزدی، همان: ۲/ ۷۵، مسئله ۳۳).

بر اساس همین منصب قضاوت است که اجرای حدود و تعزیرات از وظایف فقیه به حساب می آید. زیرا احکام حدود مطلق است و شامل همه زمانها می شود و فلسفه اجرای حدود که نظم و امنیت است، در همه مکانها صدق می کند. بنابراین، در زمان غیبت، شناخت احکام حدود و قضاوت و اجرای آن بر عهده فقیه است.

د. منصب ولایت و حکومت

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا حکومت نیز از شئون مرجعیت به شمار می رود یا خیر. به عبارت دیگر، با شروع غیبت، آیا سمتی را که امام معصوم علیه السلام در اختیار داشت، تعطیل شده و یا افرادی را به این سمت با عنوان «نائب عام» به مقام حکومت و زمامداری منصوب نموده است؟ در پاسخ به این پرسش اساسی، دو نظریه وجود دارد:

الف. نظریه اول: فقهایی که می گویند منصب حکومت و ولایت از شئون مرجعیت به شمار نمی رود. در این صورت، فقها مکلف نیستند که برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند. این مردم هستند که باید شخص شایسته را به عنوان

حاکم اسلامی انتخاب کنند حاکم اسلامی چه فقیه باشد و چه غیر فقیه اشکال ندارد (المغنیه، الخمينی و الدولة الاسلامیة ۱۳۸۵: ۶۷ - ۷۱). در این صورت فقها در افتا و قضا ولایت دارند و در امور حسبه از باب ولایت و یا از باب جواز حق تصرف دارند. اما اینکه فقیه مانند معصوم، بر امور سیاسی ولایت و حاکمیت داشته باشد، از ادله نمی‌توان استفاده نمود.

مرحوم آیت‌الله خویی می‌گوید:

ولایت با هیچ دلیلی، برای فقیه در عصر غیبت ثابت نشده است و اختصاص به پیامبر و امامان علیهم‌السلام دارد و بر اساس روایات برای فقیه دو چیز ثابت می‌شود: یک قضاوت و دیگری حجیت فتوا. ولی حق تصرف در اموال فقیران و امور مانند آن که از شئون ولایی است، ندارد، مگر در امور حسبه که ولایت بر حسب دارد، اما نه به معنایی که ادعا شده است، بلکه منظور آن است که تصرفات او یا وکیلش نافذ است، ولی با موت او، وکیل او نیز معزول خواهد شد (خویی، التفتیح فی شرح العروة الوثقی ۱۴۱۸: ۱/ ۴۲۴).

ب. نظریه دوم: عالمانی که افزون بر ولایت در افتا و قضا، حکومت را در عصر غیبت نیز یکی از مناصب مهم فقیهان می‌دانند، از آن به جعل و یا تفویض ولایت از جانب معصومان علیهم‌السلام به فقیه جامع الشرائط تعبیر کرده‌اند. در این صورت، فقها در مرحله نخست، به صورت واجب کفایی ناگزیرند که برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند. بعد از استقرار حکومت اسلامی نیز فقیه جامع الشرائط باید در رأس امور قرار گیرد. امام خمینی رحمته‌الله می‌نویسد:

فالقیام بالحکومة و تشکیل دولة الاسلامیه من قبیل واجب الکفای علی الفقهاء العدول فان وفق احدهم بتشکیل الحکومه یجب علی غیره الاتباع (امام خمینی، کتاب البیع ۱۴۲۱: ۲/ ۴۶۶ - ۴۶۵)؛ بر فقهای عادل واجب کفایی است که برای تشکیل حکومت اقدام کنند. اگر یکی از آنان موفق

به تشکیل حکومت شد بر دیگر فقها واجب است از او پیروی کنند. بعد از تشکیل حکومت این بحث مطرح می‌شود که حاکم اسلامی بر چه مبنایی حق فرمانروایی دارد. آیا از باب انتصاب فقیه از سوی ائمه معصوم به عنوان حاکم اسلامی است و یا اینکه مردم حق انتخاب فقیه جامع الشرائط را دارد؟ دو پاسخ وجود دارد یکی اینکه از جانب معصومان علیهم‌السلام فقیه جامع الشرائط به عنوان حاکم اسلامی برای جامعه اسلامی منصوب شده است. پاسخ دیگر که برخی فقیهان ابراز نموده‌اند، این است که هر چند حق حاکمیت از آن فقیهان است، ولی این حق را مردم به فقیه می‌دهند.

نظریه ولایت فقیه

بر اساس نظریه ولایت فقیه، ولایت الهی در تدبیر امور اجتماعی و مدیریت سیاسی جامعه مستقیماً به پیامبر اسلام و پس از ایشان، به امامان معصوم علیهم‌السلام تفویض شده و در عصر غیبت حضرت ولی عصر (عج)، فقهای جامع الشرائط به صورت نصب عام از طرف شارع مقدس، عهده‌دار اداره جامعه‌اند و به سمتهای سه‌گانه فتوا، قضاوت و ولایت منصوب شده‌اند و همان مسئولیتهای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معصومان علیهم‌السلام را بر عهده دارند (همان: ۲ / ۴۶۱). بنابراین، ولایت فقیه در دوران غیبت، امتداد همان زعامت سیاسی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معصومان علیهم‌السلام است (همان: ۲ / ۴۶۱)، چون ولایت سیاسی پیامبر و ائمه معصوم علیهم‌السلام تشریحی و اعتباری است که از سوی خداوند جعل شده است. ولایت فقیه در عصر غیبت از همین قسم و از امور اعتباری و جعلی است که واقعیتهای جعلی ندارد (امام خمینی، ولایت فقیه ۱۳۷۸: ۶۵). از این حیث میان ولایت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولایت امامان معصوم علیهم‌السلام و ولایت فقها هیچ فرقی نیست (همان، ۶۳؛ فیاض، الامودج فی منهج الحکومة الاسلامیة، القائمة علی اساس الحاکمیة لله تعالی بی تا: ۱۰-۱۱).

دلایل نظریه ولایت فقیه

به نظر حضرت امام خمینی علیه السلام دلیلی که بر ضرورت امامت اقامه می‌گردد، همان دلیل بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت است (امام خمینی، کتاب البیع: ۲ / ۴۶۱). از این رو، فقها برای اثبات این نظریه به براهین عقلی و نقلی استدلال کرده‌اند. عده‌ای از دریچه کلامی به این منظر نگریسته‌اند و فقیهان بیشتر به دلایل نقلی استناد داشته‌اند.

الف. دلیل عقلی

چون اسلام برای جمیع شئون فردی و اجتماعی انسان برنامه دارد، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام، حاوی احکام عبادی، مالی، اقتصادی، حقوقی، جزایی، دفاعی، تربیتی، خانوادگی می‌باشد که پایدار و ابدی است و تحقق احکام و قوانین دین اسلام بدون تشکیل حکومت، میسر نیست. یا تشکیل حکومت، نیاز به فردی متخصص و کارشناس داریم تا قوانین الهی را تفسیر و قوانین کلی را بر جزئیات تطبیق کند. اما وقتی معصوم حضور نداشته باشد، عقل از باب لزوم رجوع جاهل به عالم، حکم می‌کند که باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد و چنین فردی جز فقیه واجد شرایط نخواهد بود. در غیر این صورت، ترجیح مرجوح بر راجح و غیراصح بر اصلح لازم خواهد آمد که این خلاف حکمت و نقض غرض است (نک: نراقی، عوائد الایام ۱۴۱۷: ۵۳۳).

بنابراین، شارع اسلام، نزدیک‌ترین فرد به معصوم علیه السلام را برای تصدی منصب زعامت و حکومت اسلامی برای اجرای قوانین اسلام منصوب — به نصب عام — نموده است که او فقیه واجد شرایط است.

ب. دلایل نقلی

برای نظریه ولایت فقیه به احادیث و روایات استدلال کرده‌اند. محقق نراقی در عوائد الایام در یک جمله کوتاه به چندین حدیث معتبر اشاره می‌کند: « دلیل بر نصب فقیه

جامع شرایط، بعد از اجماع، مصرحات اخبار و احادیث مختلفه است، مثل: فقیه وارث انبیاست (کلینی، همان: ۳۶/۱، ح ۱)، امین، خلیفه و جانشین پیامبر است (همان: ۴۶/۱، ح ۵)، دژ محکم اسلام است (همان: ۴۸/۱)، به منزله انبیاست (فقه الرضا: ۳۳۸)، حاکم و قاضی و حجت از سوی ائمه است (حر عاملی، همان: ۱۰۱/۱۸)، مرجع امور در تمام حوادث واقعه است، مجاری امور و احکام امت اسلام در دست ایشان است (حرانی، همان: ۱۷۳)، و سرپرست و متکفل یتیمان اهل بیت است» (نراقی، همان: ۵۳۶). مفاد این روایات این است که ولایت فقیه یک منصب الهی است و او بر امت اسلامی از سوی شارع ولایت دارد. مهم ترین دلیل این نظریه مقبوله عمر بن حفظه، «فلیرضوا به حکماً، فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» (حر عاملی، همان: ۱۳۶/۲۷) و توقیع شریف (همان، ۱۰۱/۱۸) است. مقصود از حوادث واقعه در این حدیث، تنها بیان احکام نیست، بلکه حوادث و پیشامدهای اجتماعی مراد است که با مصالح عمومی جامعه ارتباط دارد و برای مردم اتفاق می افتد. مراد از رویان حدیث نیز کسانی هستند که به حلال و حرام و... آگاهاند.

حضرت امام خمینی تمام این روایات را در شأن فقها و مجتهدان شیعه صادق می داند که نیابت عامه را در دوره غیبت کبری عهده دار هستند، چون از نظر عقل رها کردن دین و ترک و تعطیل احکام نقض غرض آفرینش و هدایت انسانهاست و در دوره عدم حضور امام معصوم تنها کسی که مردم می توانند احکام شرعی خود را فراگیرند و در امور اجتماعی و شرعی به او مراجعه کنند، بعد از امام معصوم، فقها و مجتهدین و علمای شیعه هستند (امام خمینی، ولایت فقیه: ۵۱/۷۸).

قلمرو ولایت فقیه

بدیهی است که هر کسی مسئولیت و وظیفه ای را بر عهده گرفت، باید اختیارات نیز به او سپرده شود، تا به وظایف و تکالیف خود عمل کند. بنابراین، وقتی حق حاکمیت و ولایت برای فقیه ثابت شد، حدود اختیارات فقه در تمام مراحل حفظ

نظم، امنیت و اجرای احکام اسلامی اثبات می‌شود.

حضرت امام خمینی علیه السلام در کتاب ولایت فقیه می‌گوید: همان اختیارات و ولایتی را که حضرت رسول و دیگر ائمه، صلوات الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولایات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است (امام خمینی، کتاب البیع: ۲/ ۴۶۷).

بنابراین، نیابت عامه ریشه در فقه شیعه دارد که فقها بدان اتفاق نظر دارند. مقدس اردبیلی می‌گوید: فقیه نایب مناب امام علیه السلام در همه امور است (مقدس اردبیلی، مجمع الفائده و البرهان: ۱۱/ ۱۲). صاحب جواهر نیز در موارد متعدد از جمله درباره خمس می‌گوید: ظاهر اصحاب از نظر عمل و فتوا در ابواب دیگر فقه عموم نیابت است، بلکه چه بسا این مطلب از مسلمات یا ضروریات در نزد آنان باشد (نجفی، همان: ۱۴/ ۱۷۸). بر اساس نظریه ولایت فقیه، بسیاری از اختیارات از جهت شأن حکومتی و یا از منصب قضاوت و افتا به ولی فقیه تعلق می‌گیرد. در این صورت، اگر فقیه افزون بر زعامت دینی، رهبری جامعه را نیز بر عهده گیرد، چون مبسوط الید است، بخشی از اختیارات و شئون دیگر مراجع به ضرورت عقل و شرع به ولی فقیه سپرده می‌شود، مثل شأن قضاوت و اجرای احکام اسلامی و... و برای فقهای دیگر شأن افتا و برخی امور حسیه باقی می‌ماند. در مورد تعارض احکام و فتاوا از باب تراحم و تقدم اهم بر مهم، نظر ولی فقیه بر فتوای مراجع دیگر مقدم می‌شود.

در نظریه ولایت فقیه، مشروعیت احکام حکومتی از جعل ولایت نشأت می‌گیرد، زیرا مقتضای جعل ولایت برای اداره اجتماع این است که حاکم اسلامی بتواند چنین اوامری را صادر کند. اگر حکومت اسلامی حق جعل چنین احکامی را نداشته باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند کشور را اداره کند و هرج و مرج در کشور پدید می‌آید و جعل حکومت و ولایت بی اثر و بی خاصیت می‌گردد.

شهید صدر می‌نویسد:

اگر حاکم اسلامی به خاطر مصلحت به چیزی فرمان دهد، پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است. حتی کسانی که معتقدند مصلحتی که حاکم تشخیص داده است اهمیتی ندارد، نمی توانند مخالفت کنند. مثلاً شریعت احتکار برخی از اجناس ضروری را حرام کرده است. حاکم اسلامی می تواند در سایر اجناس از احتکار منع کند و طبق مصلحت قیمت گذاری نماید. اگر با توجه به مصلحت از احتکار در غیر موارد منصوص نهی کرد، بر سایرین لازم است از او پیروی کنند (صدر، الفتاوی الواضحه بی تا: ۱۱۶، مسئله ۲۳)

۴. متولی امور حسبیه

یکی از وظایفی که در کتب فقهی برای مرجعیت بیان شمرده است، اداره امور حسبیه است. البته اصطلاح حسبه بیشتر در فقه اهل سنت به عنوان یک منصب حکومتی و به عنوان امر به معروف و نهی منکر، نقش اجرایی و بازرسی را بر عهده داشته است. در فقه شیعه از زمان شیخ انصاری، اصطلاح حسبه بیشتر به کار رفته است. امام خمینی در تعریف حسبه می فرماید: امور حسبیه، اموری است که به یقین می توان گفت شارع مقدس راضی به وا نهادن آنها به حال خود نیست و حتماً باید مسئولی عهده دار تصدی آن باشد. در این موارد، اگر یقین حاصل شود که افرادی معین یا نامعین وجود دارند که آن امور را تصدی کنند، دیگر بحثی نیست؛ اما اگر ثابت شود که انجام این امور منوط به نظر امام علیه السلام است، در آن صورت، بنا به دلایل ولایت فقیه، این موارد نیز در دوران غیبت امام علیه السلام از جمله اختیارات فقیه خواهد بود (کتاب البیع، ۱/ ۱۷۹).

مبنای تصدی امور حسبه

در اینکه فقیه متصدی امور حسبیه است تردید وجود ندارد، ولی سؤال اساسی این است که: «بر دوش گرفتن و نقش ایفا کردن مرجعیت در امور حسبیه، بر چه مبنای

و پایه‌ای استوار است و فقیه با کدامین عنوان توانایی تصرف پیدا می‌کند». در اینجا دیدگاه‌های گوناگون مطرح شده که برگشت به دو نظریه دارند:

۱. ولایت فقها در امور حسبیه

نظر مشهور این است که فقها در اموری که تعطیل بردار نیست و وجودشان در هر شرایط ضروری است ولایت دارند (اصفهان‌ی، حاشیه‌المکاسب ۱۴۱۸: ۲۱۴). لذا تصرف فقیه در امور حسبیه از نوعی ولایت تلقی می‌شود. سید محمد آل بحر العلوم در رساله ولایت خود یکی از موارد ثبوت ولایت برای فقیهان را ولایت در امور حسبیه می‌داند (بحر العلوم، بلغة الفقیه ۱۴۰۳: ۳/ ۱۳۶).

مرحوم نائینی می‌گوید: «از جمله قطعیات مذهب ما طائفة امامیه این است که در این عصر غیبت - علی مغیبه السلام - آنچه از ولایات را که عدم رضای شارع به اهمال آن - حتی در این زمینه - معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقها عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب (نائینی، تشبیه الامه و تنزیه المله ۱۳۱۲: ۴۶).

طرفداران ولایت در امور حسبیه به دو دسته تقسیم شدند:

الف. ولایت خاصه فقیه در امور حسبه

برخی معتقدند که فقیه تنها در محدوده امور حسبیه ولایت دارند و غیر فقیه حق تصرف در آن را ندارد و در کتب فقهی محدوده ولایت فقیه مشخص شده است. مانند ولایت فقیه بر صغیر بی سرپرست، مجنون و سفیه بدون ولی، اموال مجهول المالک... (انصاری مکاسب بی تا: ۲/ ۳۴).

ب. ولایت عامه فقیه در امور حسبه

برخی فقیهان، دایره امور حسبیه را توسعه داده و امور حکومتی را مصداق بارز امور

حسبیه به حساب آورده اند. در نتیجه ولایت فقها عام است و فقیه در امور مختلف که سرپرست و ولی خاص ندارد، ولایت دارد.

طرفداران ولایت فقیه امور حسبیه را یکی از دلایل ولایت فقها و وجوب اقامه حکومت اسلامی می‌دانند. حتی اگر از ادله ولایت فقیه صرف نظر شود، باز برای اقامه حکومت اسلامی جهت تصدی این گونه امور حسبیه فقیه جامع‌الشرائط قدر متیقن است. از این رو، بسیاری از فقها نظام حسبه را سنگ بنای دولت اسلامی دانسته‌اند (منتظری، *دراسات فی الولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة ۱۴۰۹*: ۱ / ۳۰۱).

بر اساس این دیدگاه، امور حسبیه از قلمرو ولایت فقیه خارج نمی‌شود و هیچ‌کسی بدون اذن فقیه نمی‌تواند مسئولیت آن را بر عهده گیرد. کلیه کسانی که قائل به ولایت فقیه‌اند ناگزیر از قبول این نظریه‌اند. امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید: حفظ نظام، پاسداری از مرزهای مسلمانان، حفظ جوانانشان از انحراف از اسلام، جلوگیری از تبلیغات علیه اسلام و نظایر اینها از واضح‌ترین مصادیق امور حسبیه به شمار می‌آیند. انجام این امور جز با تشکیل حکومت عدل اسلامی امکان‌پذیر نیست بنابراین، با قطع نظر از دلایل ولایت فقیه، بی‌شک فقهای عادل قدر متیقن از افرادی هستند که تصدی این امور را بر عهده می‌گیرند و حکومت باید به اذن آنها باشد (کتاب البیع: ۲ / ۴۹۷).

بنابراین، تجزیه امور حسبیه تنها در صورت امکان‌پذیر است که امکان تشکیل حکومت توسط فقیه ممکن نباشد. در اینجا امور حسبه که تصدی آن به عهده مجتهد است، مانند قضاوت و اقامه حدود، مشروط به اذن فقیه است.

۲. جواز تصرف فقیه در امور حسبیه

فقیهانی که برای تصدی امور حکومتی دلایل نصب فقیهان را به عنوان ولایت کافی نمی‌دانند، به غیر از افتا و قضا در امور که شارع مقدس راضی به ترک آن نیست، تصرف فقیه را در امور حسبیه به عنوان یک وظیفه و تکلیف از باب قدر متیقن

دانسته‌اند. فقیه، متصرف و سرپرست شرعی این امور است، اما نه به عنوان «ولایت» تا اگر بر امور یتیمان قیم تعیین کرد، یا بر «اوقاف عامه» متولی برگزید، این سمت برای متولی حتی پس از مرگ فقیه منصوب‌کننده ادامه یابد. «فقیه» به عنوان قدر متیقن از کسی که جائز التصرف در امور حسبه است، و شارع بر تصرف او رضایت دارد، سمت اداره امور حسبه را بر دوش می‌گیرد (التنقیح فی شرح العروة الوثقی: ۱/ ۴۲۳ - ۴۲۵؛ مصباح الفقاهه، ۵/ ۳۴ - ۵۳؛ امام خمینی، والدوله الاسلامیه: ۶۱).

این، نگاه غیر حکومتی به حسبه است و امور حسبه عمدتاً از واجبات عام و کفایی است. به باور این دسته از فقیهان، دلیلی برای اثبات ولایت فقیه، چه در امور حسبه و چه در امور خارج از آن، وجود ندارد. مرحوم خوئی می‌گوید: از مجموعه ادله فقهی نمی‌توان ولایت فقیه حتی در امور حسبه را اثبات کرد. هیچ دلیل شرعی لفظی، نصب فقیهان عادل را از سوی شارع بر مردم اثبات نمی‌کند (التنقیح فی شرح العروة الوثقی: ۱/ ۴۲۴). ولایت اختصاص به پیامبر و امامان دارد و بر اساس روایات برای فقیه دو چیز ثابت می‌شود یکی قضاوت و دیگری حجیت فتوا. فقیه حق تصرف در امور که شئون ولایی است ندارد (همان).

اما مرحوم خوئی دایره امور حسبه را در تمامی احکام انتظامی و اجرایی اسلام گسترده گرفته است (همان: ۱/ ۴۲۵).

میرزا جواد تبریزی از شاگردان برجسته مرحوم خوئی با تسری دادن امور حسبه به امور کلی، تشکیل حکومت را از بارزترین مصادیق امور حسبه دانسته‌اند و فرموده‌اند:

شارع راضی به تصدی امور مسلمانان توسط ظالم فاسق نیست. بر مسلمانان قطع ایادی ظلمه در صورت تمکن واجب است و ایجاد امنیت برای مؤمنان از اهم مصالح می‌باشد و حفظ آن واجب است. اگر فقیه صالح یا مأذون از جانب فقیه، تصدی امور مسلمانان را برعهده گرفت، دیگران حق تضعیف وی را ندارند و وجوب اطاعت

متصدی در امور راجع به انتظام جامعه بعید نیست. محدوده اختیارات وی از حفظ حوزه اسلام و مسلمین تجاوز نمی‌کند (تبریزی، ارشاد الطالب الی التعلیق المکاسب ۱۴۱۱: ۳/۳۶ - ۴۰).

دامنه امور حسبیه

انواع تصرفات در جامعه سه قسم است:

۱. کارهایی که مستقیماً به خود حاکم و فقیه مربوط می‌شود، مانند اجرای حدود الهی.
۲. کارهایی که مربوط به خود مردم است و هر فردی می‌تواند آن را مستقلاً انجام دهد و ارتباط با دولت ندارد، مانند عبادات و معاملات.
۳. کارهایی که نه دولتی است و نه شخصی، بلکه کارهای مربوط به امور اجتماعی است که تعطیل ناپذیرند که نه عقل تعطیل شدن آن را می‌خواهد و نه شرع اهمال آن را اجازه می‌دهد. اموری که بی توجهی و عدم اقدام نسبت به آنها به اخلال نظام اجتماعی بشر می‌انجامد و زندگی مردم را در تنگنا قرار می‌دهد. مورد بحث این دسته از امور است که حسبیه نامیده می‌شود و متصدی معینی برای آنها تعیین نشده است.

بعد از شهید اول محمد حسن نجفی صاحب جواهر در بحث پیرامون ولایت فقیه از حسبه بودن و یا نبودن آن در *جواهر الکلام* سخن به میان آورده و می‌فرماید: ولایت در قضا، نظام، سیاست، و یا ولایت بر جمع آوری مالیات و ولایت بر ناتوانها همچون اطفال، دیوانگان و... بر همه این موارد از جانب سلطان عادل و یا نایب آن، نه تنها جایز است، بلکه اولی نیز خواهد بود. زیرا از جمله مصادیق همکاری در انجام کار نیک و پرهیزکاری است و چه بسا برای برخی از افراد جامعه عیناً واجب باشد (نجفی، همان: ۱۶/۳۹۶-۳۹۷).

مرحوم شیخ انصاری می‌گوید: ضابطه کلی در این زمینه وجود ندارد، یعنی نمی‌توان موارد آن را تحت یک ضابطه کلی در آورد (انصاری، همان: ۱۵۴).

امام خمینی رحمته الله علیه در خصوص دامنه امور حسبیه می گوید: «بر کسی پوشیده نیست که اموری نظیر حفظ نظام اسلامی، پاسداری از مرزهای میهن اسلامی، حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی، از روشن‌ترین مصادیق امور حسبیه به شمار می روند، و از طرفی، تنها تشکیل یک حکومت عادلانه اسلامی می‌تواند ما را به این اهداف مقدس نایل سازد (ولایت فقیه: ۱۰).

بر این اساس، گستره امور حسبیه از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه بسیار وسیع‌تر از حفظ اموال غایب و ناتوان، و رسیدگی به وضعیت یتام و بیوه‌زنان و رسیدگی و نظارت بر کار اصناف مختلف در بازار است، بلکه امور حفظ کیان اسلام و نظام مسلمانان و حفظ مرزها و سرزمینهایشان به طریق اولی جزو امور حسبیه است که شارع راضی به اختلال در آن نیست.

بنابراین، مصادیق امور حسبیه بسیار است و برخی از آنها عبارت‌اند از: امور مالی مانند تصدی انفال، خمس و زکات و مجهول‌المالک، تصرف در بیت‌المال و اموال عمومی که اذن فقیه شرط است، جمع‌آوری مالیاتهای شرعی؛ امور عبادی مانند نماز جمعه، رویت هلال، قضاوت و اجرای در آن حدود و تعزیرات شرعی، سرپرستی موقوفات، سرپرستی یتام و خانواده‌های بی‌سرپرست و سفیه و محجور، دفاع از مرزهای اسلامی و سرپرستی امور فرهنگی جامعه، مثل تأمین معلم قرآن، امام جمعه و جماعات.

به خاطر همین نیازهای اجتماعی است یکی از وظایف مهم زعامت دینی، اداره اموال و بیت‌المال است. این وظیفه در عصر معصومان علیهم‌السلام توسط خود آنان و کلای ایشان صورت می‌گرفت که از جمله وظایف سازمان وکالت جمع‌آوری خمس و رساندن آن به دست امام معصوم علیه‌السلام بود. ولی در عصر غیبت مثلاً شیخ مفید در آغاز غیبت کبرا از دریافت سهم امام اجتناب و بر وجوب پرداخت زکات به فقیه فتوا می‌داد (مفید، همان: ۲۵۲).

نتیجه

جایگاه نهاد مرجعیت فقاہت در اسلام، امتداد خط ولایت اهل بیت علیهم السلام است، تا پس از پیامبر کار پیامبری کند و در غیبت ولی عصر عجل الله فرجه مرجع و راهبر پیروان مکتب ولایت باشد. خداوند از عالمان که از چشمه جوشان علوم و معارف اهل بیت سیراب شده‌اند و فضایل علمی و پارسایی را کسب نموده‌اند، تعهد گرفته تا ظهور قائم آل محمد علیهم السلام مبین احکام الهی، مبلغ تعالیم آسمانی، حافظ فرهنگ اهل بیت و مفسر معارف قرآن و مدافع ارزشهای اسلامی باشند.

بر این اساس، فقیهان در طول تاریخ پر فراز و نشیب یک هزار و دویست ساله خود، بار امانت الهی را به دوش کشیده و متناسب با شرایط و مقتضیات زمان به خوبی رسالت دینی خود را انجام دادند؛ اگر شرایط هموار بوده، با تأسیس حوزه‌های علمیه و مدارس دینی، صادقانه با تربیت مجتهد، مبلغ، عالم و فقیه، مذهب جعفری را گسترش دادند و با تحقیق و تالیف، علوم آل محمد را شکافته و به نشر و ترویج مکتب اهل بیت پرداخته و جامعه اسلامی را از جهل و نادانی‌های داده و با معارف حیات‌بخش اسلام و فرهنگ اهل بیت آشنا ساخته‌اند. در مقابل انحرافات و دین ستیزان و اغواگران قد بر افراشته و برای صیانت از مرزهای عقیده و مکتب دفاع کرده‌اند و با قلم و بیان خود با اندیشه‌های باطل به مبارزه برخاسته‌اند. در طول تاریخ با فداکاری و مجاهدت در مقابل تجاوز خارجی، برای «نفسی سبیل»، برای دفاع از مکتب و مملکت حکم جهاد داده و علی‌گونه در صف مقدم شمشیر زده‌اند. در مقابل ظلم و ستم طاغوتیان قیام و برای اصلاح جامعه اسلامی و مبارزه با انحرافات با الهام از مکتب «امام حسین» انقلاب کرده‌اند. اگر مردم همراهی نمودند، حکومت دینی را پیاده کردند و اگر مردم کنار رفتند، جام زهر «امام حسن» را نوشیدند، پای چوبه دار رفتند، در محراب عبادت شریعت شهادت نوشیدند، یا در زندان با رنج و محنت، مکتب تشیع را به آیندگان منتقل کردند.

بنابراین، رسالت فقیهان نشأت گرفته از روح فرهنگ و تعالیم دین است و مراجع متناسب با شرایط و الهام از سیره و سنت ائمه معصومان علیهم‌السلام رسالت خود را به خوبی انجام داده و زمینه‌های رشد استعدادهای امت را فراهم ساخته‌اند. با حضور در صحنه‌های اجتماعی، روح زمان را شناخته‌اند، دشواریهای اجتماع را درک و لمس کرده‌اند و در راه اصلاح نابسامانیها و برطرف کردن نارسایها کوشیده‌اند تا مسئولیتهای سنگینی را که بر دوش آنان نهاده شده به صورت شایسته انجام دهند. اگر امروز از اسلام چیزی به ما رسیده و مفتخر به پیروی از آن هستیم، همه مدیون زحمات و رنجهای این نهاد مقدس است.

در شرایط حاضر که جامعه بشری به عنوان اعضای یک دهکده در آمده و تکنولوژی ارتباطات همه چیز را در معرض دید و داوری همگان قرار داده، مسئولیت مرجعیت بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند، زیرا نه تنها تقيه و محدودیتهای بی‌شمار که فقیهان سلف با آن دست و پنجه نرم می‌کردند وجود ندارد که هر سخن و کلامی بیان شود، امواج آن در تمام دنیا بازتاب پیدا می‌کند.

بنابراین، رسالت مرجعیت در فتوا دادن و منصب قضاوت منحصر نمی‌شود، بلکه در جهان معاصر می‌تواند با اجتهاد پویا، چالشهای جدید انسان معاصر را حل و مسائل و نیازهای بی‌شمار را پاسخگو باشد، زیرا انسان معاصر هر چند تا حدودی مشکلات مادی خود را حل نموده، ولی با بحران معنویت و فقدان ارزشهای والای انسانی مواجه است. امروز بشریت تشنه حقیقت و جویای طریقت است و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تنها راهگشا و راه نجات جامعه بشری است. در اسلام این رسالت مرجعیت است که با اجتهاد پویا، راه حل مسائل فکری و نظری بشریت را از منابع غنی مکتب اهل بیت علیهم‌السلام استخراج و به زبان روز بیان نماید، تا حجت الهی بر همگان تمام شود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. ابن اثیر، عزالدین أبو الحسن علی بن محمد، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن ماجه، حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید قزوینی ابن ماجه، السنن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۷. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری، السیرة النبویة، تصحیح مصطفی السقا، قم، انتشارات ایران، ۱۳۶۳.
۸. احمد بن محمد بن حنبل، المسند، بیروت، دارصادر، بی تا.
۹. اصفهانی، محمد حسین کمپانی، حاشیة کتاب المکاسب، قم، أنوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۱۰. امام خمینی، سید روح الله، الرسائل العشرة، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۰ق.
۱۱. ———، تحریر الوسيلة، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۱۲. ———، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۱ق.
۱۳. ———، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه نشر آثار، ۱۳۷۸.

۱۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین، کتاب المکاسب، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۱۵. انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، چاپ شهیدی.
۱۶. بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، تهران، ۱۴۰۳ق
۱۷. تبریزی، جواد بن علی، إرشاد الطالب إلى التعلیق علی المکاسب، قم، دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۱ق.
۱۸. حاکم نیسابوری، ابی عبدالله محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین فی الحدیث، تحقیق و تخریج عبدالرزاق المهدي، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۹ق.
۱۹. حر عاملی، وسائل الشیعة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ق.
۲۰. حرانی، ابومحمد الحسن بن علی الحسین بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، تصحیح و التعلیق علیه علی اکبر الغفاری، قم، جماعه المدرسین بقم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. حلی، نجم الدین جعفر بن حسن محقق، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۲۲. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، (المقرر میرزا علی الغروی التبریزی)، ۱۴۱۸ق
۲۳. صدر، سید محمدباقر، الفتاوی الواضحه، بیروت، دارالتعارف.
۲۴. طالقانی، سید هدایت‌الله، مرجعیت، تهران، ارغنون- سبزویش، ۱۳۷۴.
۲۵. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، العروة الوثقی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ق.
۲۶. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۲۷. الفقه الرضا، (منسوب به امام رضا) علی بن موسی علیه السلام، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ق.
۲۸. فیاض، محمداسحاق، الانموذج فی منهج الحكومة الاسلامية، القائمة علی اساس الحاکمیه لله تعالی، النجف الاشرف، بی تا.
۲۹. قاسمی، محمد علی، فقیهان امامی و عرصه های ولایت فقیه، مشهد، دانشگاه رضوی، ۱۳۸۴.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، با تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ق.
۳۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، مؤسسة الطبع والنشر، ۱۴۱۰ق.
۳۲. مجموعه متون و اسناد روحانیت، موسسه فرهنگي دين پژوهي بشري، ۱۳۸۳.
۳۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، ۱۳۷۳.
۳۴. مغنیه، محمدجواد، الخميني و الدوله الاسلاميه، قم، مؤسسة دارالكتاب الاسلامي، ۱۳۸۵.
۳۵. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعه، قم، مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۰ق.
۳۶. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۳ق.
۳۷. منتظری، حسینعلی، دراسات فی الولاية الفقيهية و فقه الدولة الاسلامية، قم، المركز العالمي للدراسات الاسلامية، ۱۴۰۹ق.
۳۸. نائینی، محمد حسین، تنبيه الامه و تنزيه الملة، تصحیح و تحقیق جواد ورعی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۳۹. نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی، رجال النجاشی (فهرست أسماء مصنفی الشيعة)، قم، دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۰۷ق.

۴۰. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحكام و مهمات مسائل الحلال و الحرام، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۴۱. نسائی، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب، خصائص أمير المؤمنين علی بن ابی طالب علیه السلام، تحقیق محمد کاظم، قم، مجمع احیاء الثقافت الاسلامیه، ۱۴۱۹ق.
۴۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.

